پیشخوان

به بهانه انتشار اثر تاریخی- تحلیلی «جنبش دانشجویی در ایران»

فراتر از دغدغه معیشت

■ شهریار زرشناس

جنبش دانشجویی به عنوان یک پارامتر تأثیرگذار بر روند تحولات اجتماعی و سیاسی از زمان بسط و فراگیری نظام آموزش عالی مدرن در جوامع غربی و اروپایی مطرح گردیده و سیر بسط و تطوری نیز داشته است که شاید بتوان تحرکات دانشجویی در زمینه‌های ادبی و فرهنگی در دهه‌های پس از جنگ جهانی اول در اروپا و یا «جنبش دانشجویی ۱۹۶۷» را از حلقه‌های مهم و نقطه‌عطف‌های آن در غرب به شمار آورد.

در جوامع آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتینی که به صور مختلف تحت سیطره «غربزدگی مدرن» (و یا شبه‌مدرن) قرار گرفتند نیز حرکت‌ها و رویکردهای متعددی تحت عنوان «جنبش دانشجویی» ظهور کرده است. در تاریخ معاصر ایران از زمان تأسیس دانشگاه تهران به سال ۱۳۱۳ [و حتی اندکی قبل از آن] رویکردها و حرکت‌هایی در قالب‌های دانشجویی آغاز گردید که به تبع بسط و گسترش نقش و نفوذ دانشگاه‌ها و نظام آموزشی عالی مدرن در کشور، بر گستردگی و وسعت آنها نیز افزوده گردید.

در اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، قصد داشته‌ام تا به بررسی سیر و تاریخچه جنبش دانشجویی در ایران قبل و بعد از انقلاب بپردازم. طرح بحث و بررسی جنبش دانشجویی بدون ارائه چشم‌اندازی [هرچند مجمل و مختصر] از کلیات و ویژگی‌های نظام آموزش عالی مدرن در غرب و نیز تاریخچه حضور آن در ایران امری ناقص و نارسا است. از این رو ابتدا به ارائه گزارشی مختصر از مختصات و ویژگی‌های نظام آموزش مدرن در غرب و صورت وارداتی آن در ایران می‌پردازم و بررسی ادوار جنبش دانشجویی در ایران را از گفتار بعدی پی می‌گیرم. غرب مدرن به دلیل جوهر سکولاریستی و صبغه غیردینی‌ای که داشت، قادر به تحمل ساختار

نمایی از بازگشایی دانشگاه در دی ماه ۱۳۵۷

آموزش سنتی و معنوی یا حتی نظام آموزشی یونانی‌زده و اشرافی‌مآب قرون وسطایی اروپا نبود. اگرچه محتوا و ساختار آموزش در نظام کلیسای کاتولیک و نیز رویکرد اسکولاستیک هیچ گاه به طور کامل دارای محتوای مذهبی نبود، اما چون با روح سوداگری و سودجویی زرسالاران نوظهور و خصیصه سکولاریستی (بورژوازی) و عناصر پررنگ لائیک و یهودی نهفته در آن نیز هماهنگ نبود، برای مدرنیست‌ها قابل پذیرش نبود و آنان کوشیدند تا به‌تدریج نظام و مؤسسات آموزشی مطلوب نظر خود را تأسیس نموده و فراگیر نمایند. شاید به عنوان اولین گام در این خصوص بتوان از تأسیس «فرهنگستان افلاطونی» توسط «کوزیمودسی» [از تبار بزرگ‌ترین خاندان‌های سرمایه‌دار اروپا که از نخستین چهره‌های مروج اومانیسم و حامی موج نوظهور رنسانس و تقویت گرایش‌های دنیوی و ناسوتی و مقابله با اخلاق‌گرایی دینی یا سنت‌های معنوی بود. «مدیسی»ها از بانیان تأسیس «مافیا» به سال ۱۳۴۹] بودند و نزدیک به یک قرن بعد تأسیس «کالج فرانسه» توسط «گیلام» بوده [با حمایت «فرانسیس یکم» پادشاه وقت فرانسه] نام برد. این دانشگاه‌های نوظهور غرب مدرن تدریجاً به ترویج رویکرد سکولاریستی تبلیغ آموزه‌های اومانیستی و ایجاد شکاکیت در ساختار باورهای دینی و نیز آموزه‌های کلیسایی مشغول شدند.

از قرن هفدهم میلادی به بعد و با ظهور «انقلاب صنعتی» و گسترش دامنه تکنولوژی و علوم مدرن، دانشگاه‌ها و کلیت نظام آموزشی عالی و نیز آموزش مقدماتی و متوسط [آنگونه که در بوروکراسی مدرن غربی تعریف می‌گردید] نقش مهم و محوری در انتقال مفروضات سکولاریستی و مشهورات اومانیستی و انتقال بینش مکانیکی- ماشین علوم جدید به همه اقشار و گروه‌های اجتماعی به عنوان جهان‌بینی غالب را بر عهده گرفتند. از دیگر وظایف این نظام آموزش مدرنیستی‌ای که پدید آمده بود و تدریجاً بسط می‌یافت، تربیت افراد مأنوس با تکنوکراسی و بوروکراسی و بینش و اخلاقیات مدرنیستی جهت گرداندن ساختار اداری و صنعتی و نظام تمدن غرب مدرن بود.

بحران نظام آموزش عالی مدرن در غرب پسامدرن امروز همچنان ادامه دارد در کنار بحران‌های اجتماعی و اقتصادی و ایدئولوژیکی ناشی از حاکمیت سرمایه‌سالاری در غرب که یکی از علل بروز ناآرامی‌ها و اعتراضات گسترده دانشجویی و غیردانشجویی نسبت به رویکرد آموزش دانشگاهی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم بوده است.

طرحی منسوب به علامه محمدباقر مجلسی

جستارهایی در سیره سیاسی علمای شیعه در دوره صفویه در گفت‌وگوی «جوان» با محمدحسن رجبی(دوانی)

علما در دوران صفویه میراث علمی شیعه را تجمیع کردند

■ سمانه صادقی

بی‌تردید احیای مجد علمی تشیع همزمان با کارکرد سیاسی گسترده و چشمگیر، از فصول شاخص در کارکرد سیاسی علمای شیعه در دوران صفویه به شمار می‌رود. سوگمندانه این فصل از تاریخ ایران و روحانیت، یا به‌درستی بازخوانی نشده یا به گونه‌ای واژگونه تحلیل گشته است. در گفت‌وشنودی که پیش روی شماست، محقق ارجمند جناب محمدحسن رجبی(دوانی) به مروری بر ابعاد و جوانب این موضوع پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.

■■■

برای آغاز بحث بفرمایید مختصات علمی و سیاسی علمای شیعه در دوران صفویه چه بوده است؟

بسم الله الرحمن الرحیم. سؤال شما بسیار جامع است. اما این مختصات به طور کلی و اشاره‌وار از این قرار است:

۱- تلاش در جهت ایجاد یک دولت-ملت واحد در طول تاریخ ایران بعد از اسلام. چون تا پیش از این دوران ما دولت-ملت واحدی بر اساس مذهب تشیع به صورت رسمی در کشور نداشتیم و نخستین بار بود که به همت علما و سلطنت، نهاد روحانیت در ایران تأسیس شد.

۲- رسمیت دادن به زبان فارسی به عنوان زبان ملی و رسمی کشور که مروج مذهب تشیع بود.

۳- هویت بخشیدن به مرزهای جغرافیایی - سیاسی کشور.

این اقدامات را باید مرهون علما و پادشاهان صفوی دانست. همانطور که مستحضر هستید برخی از علمای بزرگ عصر صفوی صدراعظم‌های زمان خود نیز بوده‌اند که متأسفانه در تاریخ به این مسئله پرداخته نشده است. از جمله دو نفر از همین علما در عصر شاه عباس صفوی به عنوان خلیفه سلطان، صدراعظم شاه عباس و نوه‌اش شاه صفی شدند. به عنوان مثال مرحوم محقق کرکی برجسته‌ترین عالم جبل عامل لبنان به ایران آمد و در مجموع ۱۰ سال صدراعظم شاه اسماعیل و شاه طهماسب بود و اصلاحات فراوانی در ایران انجام داد.

از طرفی منشأ بسیاری از جنگ‌های ما با عثمانی و با ازبک‌ها بر سر اختلافات مذهبی بود. چون پادشاهان عثمانی و پادشاهان شیبانی یا ازبک‌ها، صفویان را متهم می‌کردند که شما رافضی و از دین برگشته هستید، لذا برای اینکه اینها از مذهب خودشان دفاع کنند که ما خارج از مذهب نیستیم احتیاج به بحث‌های کلامی داشتند که این امر از عهده منشیان و دبیران وقت برنمی‌آمد. به همین خاطر است که بسیاری از نامه‌ها و مکاتبات سیاسی آن دوره در باب سیاسی به قلم پدر شیخ بهایی و بعد به قلم میرداماد است. اقدامات شیخ بهایی هم که در اصفهان مشخص است. در نتیجه می‌بینیم که علما تا این سطح از مسائل ورود کرده بودند.

از جمله اصلاحاتی که علمای عصر صفوی در کشور انجام داده‌اند، چه بود؟

تأسیس مدارس فراوان در ایران. تلاش برای ترجمه کتب عربی به زبان فارسی در صورتی که خودشان عرب بودند و تلاش برای هویت دادن به ارتش ملی در عصر صفوی و تشکیل یک نظام اداری نوین برای کشور اما تمام این اصلاحات به نام پادشاهان تمام شد.

در کمرنگ شدن اصلاحات این علما دول غربی هم نقشی داشتند؟

در این دوره نه، اما در دوره‌های بعدی بله. دول غربی سعی در تخریب شخصیت علما داشتند. همچنان که ادوارد براون و سرجان ملکم سقوط صفویه را نتیجه عملکرد شیخ مجلسی می‌دانند، حال اینکه بسیاری از منابع چه منابع ایرانی و چه بعضاً فرنگی از جمله هلندی‌هایی که در عصر شاه سلطان حسین در ایران تجارت داشتند، بر این باور بودند که اگر علامه مجلسی زنده بود هیچگاه اصفهان سقوط نمی‌کرد. یعنی با یک فتوا می‌توانست مردم را بسیج کند و اجازه ندهد چنین اتفاقی بیفتد اما چنین عالم برجسته‌ای که در میان مردم نفوذ داشته باشد، در این دوره وجود نداشت.

شیوه رفتاری علمای شیعه پس از دوره صفویه تا چه حد متأثر از پیشینیان بوده است؟

به نظر من متأثر نیست و متفاوت است چون شرایط سیاسی فرق می‌کرد؛ در عصر ماقبل صفوی چون حکومت‌های وقت از اهل سنت بودند، علمای شیعه با حکومت‌های وقت مرز قائل بودند اما در این دوره سلطنت و مذهب یکی شد بنابراین مناسباتشان با یکدیگر فرق کرد، لذا نمی‌توانیم بگوییم که علمای صفوی متأثر از علمای پیشین خود بوده‌اند یا الگوبرداری کرده‌اند. مثلاً فرض بفرمایید که در عصر دیلمی‌ها در اوایل قرن چهارم یک حکومت شیعه‌ای در ایران بوده منتها به نام دیلمی یا آل بویه اینها شاخه‌هایی داشتند در ری، همدان و فارس. بعد یکی از آنها به نام احمد معزالدوله بغداد را می‌گیرد و خلیفه وقت را عزل می‌کند و خودش به جای او خلافت می‌کند. مرحوم شوشتری در قاموس‌الرجال نقل می‌کند که معزالدوله با علمای وقت جلسه‌ای گرفت که آیا الان وقت آن است که ما مذهب تشیع را رسمی کنیم اما علمای وقت می‌گویند نه...

این مسئله مربوط به چه دورانی است؟

قرن چهارم. مربوط به ۱۱۰۰ سال پیش. علما به معزالدوله گفتند به دلیل اینکه ما در اقلیت هستیم الان زمانش نیست. چون فردا در کشور خیلی مشکل پیش می‌آید که اقلیت بر اکثریت حکومت کند و اگر بعداً حکومت برگردد و شما عزل شوید به هر ترتیب اینها دمار از روزگار شما درمی‌آورند و امکان حضور نخواهند داد لذا دست به این کار نزد؛ اما در زمان صفویه شرایط اینطور نبود برای همین علما تلاش کردند و حکومت را تأیید و شاه اسماعیل را در ترویج مذهب حمایت کردند و با پذیرفتن مناصب دولتی در رواج مذهب تشیع و استقلال سیاسی شیعه و حکومت اسلامی کوشیدند.

تأثیرات سیاسی علمای دوران صفوی بر رفتار علمای دوران قاجار چیست؟

مناسبات علمای دوران قاجار با پادشاهان و نهاد دولت، دقیقاً همانند عصر صفوی است یعنی پادشاهان و علما در همان ریل هستند.

در تمام طول این دوران؟

علما تقریباً تا نیمه قاجار سعی کردند به همان روال گذشته حرکت کنند و آن مناسبات حسنه‌ای که بین علما و حکومت بود، همچنان برقرار باشد. به‌خصوص فتحعلی شاه و ناصرالدین‌شاه خیلی تلاش داشتند که این مناسبات برقرار باشد و البته همینطور هم بود، اما علل و عواملی سبب شد که این مناسبات گرم و حسنه، به‌تدریج به سردی گراید و سپس فاصله گرفتن از دستگاه حکومت و بعد رودررویی و حتی براندازی منتهی شود.

چه علل و عواملی سبب تغییر رفتار علما با شاه و دربار شد؟

علت این بود که چون بسیاری از حکام مناطق در دوران قاجار از فرزندان و نوادگان فتحعلی‌شاه بودند، خیلی بر مردم ستم می‌کردند. همین امر موجب اعتراض مردم و به تبعیت از اینها علمای وقت بلاد می‌شد که اینها خواهان عزل و نصب این شاهزادگان بودند که این امر برای شاهان قاجار خوشایند نبود و سبب می‌شد گاهی اوقات علما را احضار کنند که چرا مثلاً شما با مردم در عزل فلان شاهزاده همراه شده‌اید. نکته دیگر شکست‌های ایران در جنگ با روسیه بود که همین مسئله بعدها موجب شد ایران قراردادهای ننگینی را با روسیه و بعد با انگلستان به امضا برساند و این امر اسباب نقد و اعتراض علما نسبت به پادشاهان شد که چرا چنین قراردادهای ننگینی را امضا کردند.

در این دوران مشورتی با علما صورت نمی‌گرفت؟

مشورتی با آنها نمی‌شد مگر در زمانی که شاه و درباریان به عسر و حرج می‌افتادند. مثلاً در جنگ اول ایران و روس به دلیل اینکه این جنگ ۱۰ سال به طول انجامید شاه برای اینکه از جنگ خلاص شود درخواست کرد از علما برای بسیج مردم فتوا بدهند که جنگ را یکسره کنند. این بود که در این جنگ به درخواست عباس میرزا علمای سراسر ایران و عراق فتوا دادند مردم در میدان نبرد حاضر شوند. هرچند نتوانستند از این فرصت استفاده کنند و متأسفانه جنگ به شکست انجامید. در جنگ دوم هم به همچنین. نکته دیگر اینکه در زمان جنگ یا حتی در زمان صلح امتیازات کلانی به خارجی‌ها واگذار شد مثل امتیاز گمرکات شمال و جنوب که به روسیه و انگلستان، به عنوان قدرت‌های مسلط بر منطقه داده شد که آقای ابراهیم تیموری در کتاب عصر بی‌خبری به این امتیازات و قراردادها پرداخته است. علاوه بر این به‌تدریج دولت‌های خارجی به‌ویژه انگلستان و روسیه کالاهای خودشان را با گمرکات بسیار اندک وارد کشور ما می‌کردند و از طرفی از کالاهای ما که به خارج می‌رفت مالیات و گمرکات بسیار بالا می‌گرفتند که اصلاً مقرون به صرفه نبود، البته اگر کالاهایمان دچار دستبردهای راهزنان نمی‌شد. همین مسئله باعث شد به‌تدریج بازار داخل در مقابل کالاهای خارجی با شکست مواجه شود و بازار ما بازار فروش کالاهای خارجی شود. این امر هم مورد اعتراض تولیدکننده‌ها و بازاریان بود و هم علما.

علت اعتراض علما به این مسئله چه بود؟

در واقع علما از این نگران بودند که وقتی به‌تدریج بازار مسلمین به دست بیگانگان افتاد سرنوشت سیاسی را هم آنها به دست بگیرند. به تبع علما نگران بودند وقتی قومی برتر شد از لحاظ سیاسی و اقتصادی، از لحاظ فرهنگی و مذهبی هم برتر خواهد شد و ممکن است جامعه مسلمان از لحاظ فرهنگی در قوم غالب مستحیل شود. مسئله بعدی تغییر سبک زندگی پادشاهان و درباریان و دولتمردان و گروه رو به افزایشی از خاندان حکومتگر به زندگی غربی است. این مسئله سبب شد علما احساس کنند درباریان غربزده شده‌اند و به همین خاطر تصمیم گرفتند از آنها فاصله بگیرند و این مناسبات آن مناسباتی نبود که فتحعلی‌شاه داشت. اگر دقت کنید به ظاهر پادشاهان و درباریان از ناصرالدین‌شاه به بعد، می‌بینید که زنان و مردان درباری لباس مرسوم آن دوره را نمی‌پوشیدند و منوی زندگی‌شان هم تغییر کرده بود. حاج سیاح محلاتی که به اغلب کشورهای اروپایی سفر کرده در کتاب خاطراتش از نوع اقلامی که در آن دوره به ایران وارد می‌شده، نوشته است. مثل مبلمان، لوسترها و مجسمه‌ها. حتی این عمارت‌های کلاه فرنگی که در معماری برخی نقاط مشاهده می‌کنید هم از فرهنگ غربی وارد سبک معماری ایران شده است. لذا همانطور که اشاره شد در این دوران فرهنگ، معماری و لوازم زندگی ما تغییر کردند. حتی اعتمادالسلطنه یکی از رجال فرهیخته و ادیب عصر ناصری در یکی از کتاب‌هایش فهرستی می‌دهد از انواع خوراکی‌ها مثل نخود فرنگی، گوجه فرنگی و... که از فرنگ وارد ایران شده‌اند. مسئله آخر بی‌توجهی پادشاهان و دولتمردان به نفوذ سیاسی- اقتصادی - فرهنگی دول اروپایی بود. ناگفته نماند دولتمردان ما نه تنها در جلوگیری از این تغییر سبک زندگی همت نمی‌کردند بلکه خودشان مشوق این مسئله هم بودند. در نهایت این مسائل سبب شد علما آن روابط و مناسبات گرمشان با حکومت به سردی و فاصله گرفتن بینجامد و بعد در زمان مظفرالدین شاه به رودررویی و حتی براندازی حکومت در دوران محمدعلی‌شاه منجر شود.

علمای دوران صفوی بر رفتار علمای دوران پهلوی هم تأثیری داشتند؟

تأثیرات سیاسی علمای صفویه مناسباتی با علمای عصر پهلوی ندارد. چون همانطور که گفتم از نیمه دوران قاجار این مناسبات تغییر کرده بود. اگر شاهان عصر قاجار حکومت را خودشان به دست آورده و به سنن ملی و مذهبی پایبند بودند اما حکومت پهلوی را اولاً خارجی‌ها بر سر کار آورده بودند و همچنین پیوندی با مذهب نداشتند. البته منهای سال‌های اول حکومت پهلوی اما به‌تدریج که برنامه‌های تجددخواهانه و سکولاریسم‌شان ایجاب کرد از آغاز مسئله‌شان رودررویی و سردی روابط با علما بود. در نتیجه این دوران قابل مقایسه با دوره قاجار و صفوی نیست.

نگاه امام(ره) به رفتارهای سیاسی و علمی علمای دوران صفویه چیست؟

تحلیل امام نسبت به اینکه چرا علمای عصر صفوی به پادشاهان نزدیک شدند این است که در واقع پادشاهان صفوی به علما نیازمند بودند. چون حضور علما سبب می‌شد که پادشاهان مشروعیت پیدا کنند و بنیان‌های سیاسی‌شان تقویت شود. منظور علما از پذیرش مسئولیت این نبوده که درگیر مناصب دنیوی شوند. این بود که امام(ره) در سال ۵۶، زمانی که حاج آقا مصطفی تازه فوت کرده بودند و یک شکاف چند صد ساله بین روشنفکران مسلمان و روحانیون افتاده بود، این مسئله را مطرح کردند. البته این روشنفکران مسلمان تا اندازه‌ای متأثر بودند از افکار دکتر شریعتی مبنی بر تشیع صفوی و اسلام منهای روحانیت. آنها درست یا نادرست به دکتر شریعتی تشبث می‌کردند که تشیع صفوی شیفته قدرت است و علمای آن عصر به همین خاطر وارد عرصه قدرت شدند. در نتیجه امام(ره) آن فرصت را غنیمت شمرد و طی سخنرانی مبسوطی اشاره فرمود که این علما شیفته و واله قدرت نبودند که وارد دستگاه صفوی شدند بلکه دستگاه حکومت احتیاج داشت به علما. اگر علما به قدرت ورود کردند برای آن بود که مذهب را رواج دهند. آنها حکومت را یک فرصت می‌دانستند و بعد هم چه کسی از اینها لایق‌تر در امر قضاوت و ترویج مذهب و بنیان‌های دینی و فرهنگی جامعه. علامه مجلسی دوم در عصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین این فرصت را پیدا کرد از جایگاهی که داشت دستور دهد آثار شیعه را که طی قرن‌ها در سراسر جهان اسلام آن روز پراکنده شده بود جمع‌آوری کنند. حتی عده‌ای تا یمن رفتند که آثار شیعیان که در آنجا بود را به ایران بیاورند و با مجموع کتاب‌هایی که آورده بودند بحارالانوار را در ۱۱۰ جلد نوشت. پس علما این امر را امکانی می‌دانستند که بتوانند میراث شیعی پراکنده شده را گردآوری کنند. همین کار را خواجه نصیر هم در عصر مغول کرد. چون شیعیان تازه به قدرت رسیده بودند و طی جنگ‌ها آثارشان پراکنده شده و از بین رفته بود. این بود که حضرت امام(ره) عملکرد علمای صفویه را تأیید می‌کند و می‌گوید ورود آنها برای ترویج مذهب بوده نه برای به دست گرفتن قدرت.

امام(ره) از منش اجتماعی و سیاسی علمای دوران صفویه و پس از آن تا چه میزان تأثیر پذیرفته‌اند؟

امام(ره) گرچه روش علمای عصر صفویه را با پادشاهان آن دوره کاملاً موجه و مقبول می‌دانستند اما آن مناسبات را الگوی خودشان نمی‌توانستند قرار دهند چراکه زمانه عوض و نوع مناسبات رژیم پهلوی با اسلام و علما دگرگون شده بود. پادشاهان صفوی قدرت را از خودشان کسب کرده بودند و بعد مروج مذهب تشیع بودند و به ترویج مذهب افتخار می‌کردند برخلاف حکومت پهلوی که بیگانگان بر سر کار مستقرشان کرده و در خدمت اهداف بیگانه بودند تا در خدمت اهداف ملت. آنان نه تنها برای ترویج مذهب کوشش نمی‌کردند بلکه در جهت تضعیف آن نیز برمی‌آمدند. پس نمی‌توانست نسبتی میان علمای عصر صفوی و پهلوی وجود داشته باشد. حتی علما هم حکومت پهلوی را با حکومت قاجار بسیار متفاوت می‌دانستند. اینکه در پایان عصر قاجار می‌بینیم وقتی رضاشاه سعی در خالی کردن زیر پای احمدشاه و حذف رژیم قاجار دارد و علمایی همچون مدرس و امثالهم سخت تلاش می‌کنند که حکومت را نگه دارند به دلیل نگرانی‌ای است که از حکومت پهلوی داشتند.

میراث علمی و سیاسی علمای دوران صفویه و پس از آن برای روحانیت امروز چیست؟

دو میراث در اینجا مدنظر است: علمی و سیاسی. میراث سیاسی همانطور که در سؤال اول عرض کردم تلاش علما به همراه سلطنت در جهت حفظ استقلال سیاسی کشور بود. علما فکر می‌کردند با حفظ استقلال سیاسی کشور به تبع آن مذهب هم استقلال خودش را حفظ خواهد کرد. دوم در واقع گسترش زبان فارسی برای ترویج مذهب جدید شیعه بود. لازم به یادآوری است آنچه علمای عصر دیالمه یا آل بویه متوجه نشدند این بود که این تشیعی که پایگاهش آن موقع در ایران یعنی در استان فارس، ری و همدان بود برای آشنایی جامعه باید تلاش می‌کردند این آثار را با زبان فارسی بنویسند و در رابطه با آنها صحبت کنند تا مردم این آثار را بفهمند منتها توجه نکردند اما علمای عصر صفوی به‌خصوص مرحوم علامه مجلسی این مسئله را فهمیدند و لذا اینها بسیاری از آثارشان را به زبان فارسی نوشتند و به قدری این ادبیات علامه مجلسی سلیس است که شاید همه کس هم متوجه آن بشود حتی از نوشته‌های علمای عصر قاجار به مراتب سلیس‌تر است. این اثر فارسی بسیار روان و ساده‌ای دارد. پس دومین اقدامشان ترویج زبان فارسی بود به عنوان زبان رسمی و ترویج مذهب. سوم ورود به عالم سیاست بود به منظور تقویت استقلال سیاسی و تقویت صلح در مقابل معارضان داخلی و همچنین دشمنان خارجی همچون عثمانی‌ها در غرب، شیبانی‌ها و ازبک‌ها در شرق و گورکانیان در جنوب هند که افغان‌ها را تحریک می‌کردند. یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای علمی علمای صفویه گردآوری آثار پراکنده شیعه از سراسر جهان اسلام بود و تهذیب اینها تعلیق و ترجمه آنها به زبان فارسی برای استفاده عموم و بعد جلوگیری از منهیات یا رواج انحرافات اخلاقی و ابتذالاتی بود که فکر می‌کردند افکار عمومی را فاسد می‌کند؛ چه جریان‌های فکری و چه برخی از آداب و رسوم. از این جهت علما با صوفیه مخالفت می‌کردند و می‌گفتند عادات و حرکات و مناسکی که اینها با رقص سماع و... دارند باعث به ابتذال کشیدن اخلاق عمومی می‌شود و با بنگ و کرس و تریاک مخالف بودند چون باعث فساد اخلاق جوانان می‌شد. همه این مسائل میراث بزرگ علمای عصر صفویه است.

مناسبات علمای دوران قاجار با پادشاهان و نهاد دولت، دقیقاً همانند عصر صفوی است. به‌خصوص فتحعلی شاه و ناصرالدین‌شاه خیلی تلاش داشتند که این مناسبات برقرار باشد و البته همینطور هم بود، اما علل و عواملی سبب شد که این مناسبات گرم و حسنه، به‌تدریج به سردی گراید و سپس فاصله گرفتن از دستگاه حکومت و بعد رودررویی و حتی براندازی منتهی شود

محمدحسن رجبی

تحلیل امام نسبت به اینکه چرا علمای عصر صفوی به پادشاهان نزدیک شدند این است که در واقع پادشاهان صفوی به علما نیازمند بودند. چون حضور علما سبب می‌شد که پادشاهان مشروعیت پیدا کنند و بنیان‌های سیاسی‌شان تقویت شود. منظور علما از پذیرش مسئولیت این نبوده که درگیر مناصب دنیوی شوند...